

تعالی و تحولات در این زمینه، فی الحال، در ایران، به لحاظ امکانات و روش‌ها، به نظر زمانی برتری داشته‌اند. بحث و مباحث بحث بوده‌اند. در دهه ۱۳۵۰، آنگاه که به پژوهش‌های فلسفه گرا با توجه به قلمرو فلسفه که از جنبه‌های فلسفی، جوامع، هنر و مینا و به هم می‌نویسد، مطرح گردید. در دهه ۱۳۶۰، فلسفه و روشی حضرت حال و کار نیست. امری آن اساساً مباحث بهر حال و بر آن بود. و به تدریج آن نیز گسترش یافته و امری استدلالات آن در می‌باشد. در دهه ۱۳۷۰، شاهد زاد و کمال شدن هر چه به نظر منظر بهر حال و به تدریج بود. و به تدریج این مباحث هر چه بیشتر گسترش یافته و به دهه ۱۳۸۰ نیز گسترش یافته‌اند. در اوایل دهه ۱۳۹۰، بحث گسترش و مکرر بر جنبه‌ها تر شده و امروزه بحث قرار گرفته است. بحث دربارهٔ قدرت، عدالت، بین رشته‌ای تازه که ریشه‌های آن در فلسفه و نظریه سیاسی می‌باشد و به دهه‌هاست که مفهوم قدرت محور علوم سیاسی (مختصراً پس از

نقدبرایان از کتاب ترنر «اسلام و فرامدرنیسم، معضلات و امیدها»  
به قلم اکبر احمد در مجله مطالعات مدرن آسیائی، ۱۹۹۳

Islam and Postmodernism

B.Terner

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال علم علوم انسانی

فهم بحث گسترده و مهم اکبر احمد در خصوص جایگاه اسلام در مباحثات فرامدرنیستی، با توجه و عنایت به پیشینه تحلیلی پیچیده از ریشه‌های فرهنگی مدرنیته امکان‌پذیر است. در تأمل ریشه‌های جهان (غربی) مدرن، فیلسوفان اجتماعی به خصوص از دیوید هیوم David Hume به بعد از آثار فرهنگی ادیان ابراهیمی در شکل‌دهی به واقعیات اجتماعی مدرن متأثر بوده‌اند. با این وجود، مسئله فکری (روشنگرانه)، که در عین حال یک مسئله ایدئولوژیکی نیز هست، باید مشخص می‌کرد که کدامیک از این ادیان جهانی در تعیین مرزهای مدرنیته مهمترین بوده‌اند. به دنبال آرایه دو تحقیق معروف ماکس وبر Max Weber در سال ۱۹۰۵ تحت عنوان Archiv Fur Sozialwissenschaft und Sozialpolitik در اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری، و

جامعه‌شناسی دین این نکته به خوبی روشن است که فرقه‌ای ریاضت طلب پروتستانی در سوق به طرف مدرنیته عقلانی نقش اساسی داشته‌اند. ریاضت طلبی این جهانی پروتستانتیسم کالونی سبب تبدیل فرهنگ غرب به فرهنگ غیرجادویی و تحول شیوه زندگی به شکلی منضبط گردید. در حدود ده دهه تز اخلاق پروتستانی یک بحث جدال‌انگیز باقی ماند. آلترناتیوهای این تزهای وبری معتقد بودند که این فرهنگ یونانی (براساس نظریه نیچه) Nietzsche و دین و حیانی یهودیت (براساس نظریه سومبارت) Sombart بود که ریشه‌های عقلانیت مدرنیستی را تأمین نموده است، اما به هرحال این بحث بطور اساسی لاینحل باقی مانده است.

چرا این بحث تا بدین حد جدال‌برانگیز بود؟ صرف نظر از ایرادات فنی در خصوص ماهیت دلایل ویر، دو موضوع اساسی در تز اخلاق پروتستانی وجود داشت. اولاً ویر نظریه عقلانیت ابزاری را به مدرنیته گره زد:

برای مدرن شدن، یک جامعه می‌بایست خودش را تسلیم مقررات هدفمند عقلانی کند (طبقه‌بندی معروف ویر تحت عنوان Zweckrationalitat) ثانیاً این تز برای اروپای شمال غربی به عنوان نیروی برتر این فرآیند جهانی موقعیت ممتازی قائل گردید و با فراهم آمدن چنین نقشی برای غرب، «شرق» به جهان دیگران Other تبدیل شد. پیامد این امر قرار دادن اسلام در ارتباطی مسئله‌دار با مدرنیته عقل‌گرا و غرب مسیحی بوده است.

تقریباً در تمامی قرن بیستم، مدافعین مدرنیست اسلام سعی کرده‌اند این ادعا را اثبات نمایند که اسلام به عنوان یک دین، اساساً ضد عقلانی، ناسازگار با کاپیتالیسم و یا سنت‌گرای فرهنگی نیست. به تعبیر ویر، اسلام در حقیقت دینی غیرجادویی، زهدگرا، افراطی و دارای فرهنگی منضبط است که قادر به ارایه همان ریاضت این جهانی کالونی می‌باشد. اما مشکل این ادعا این بود که چگونه این عقلانیت پویا در اسلام سرکوب یا نادیده گرفته شده است. در توضیح اهتمام تأخیر و کندی عملکرد تاریخی جهان اسلام چندین پاسخ وجود داشت. محققین غربی در پاسخ، به موارد مشهود علمی همچون: پیامدهای منفی صوفی‌گری پیچیده و مرموز، خشکه مقدسی عامیانه، عدم انعطاف قوانین اسلامی، و یا بستن باب اجتهاد، تأثیرات زکات در رابطه با انگیزه‌های سوداگرانه سرمایه‌داری و فقدان یک فرهنگ مستقل شهری در جامعه مدنی اشاره داشتند. این

موضوع سبب انجام تحقیقات زیادی عموماً در دفاع از اسلام گردید که از آن جمله می‌توان به آثار ماکسیم رودنسون **Maxime Rodinson** تحت عنوان محمد (۱۹۶۱) و اسلام و سرمایه‌داری (۱۹۶۶) اشاره نمود. به گفتهٔ رابرت فلوبرت و فیلیپ سولومون، به هر حال نقطه عطف در تفاسیر معاصر از اسلام، در سال ۱۹۷۸ با انتشار کار عالی و غیرقابل انکار ادوارد سعید **Edward Said** تحت عنوان شرق‌شناسی **Orientalism** صورت گرفت. سعید به دیدگاه‌های شرق‌شناسانه در مورد اسلام با سلاح تکنیک‌های شالوده‌شکنی حمله کرد، تا نشان دهد که چگونه مطالعه اسلام براساس یک پارادایم دوری (دور باطل) بنا نهاده شده و چگونه این تحلیل شرق‌شناسانه ناشی از ساختار قدرت بوده است. در پی متدولوژی تحلیل فکری میشل فوکو، **Michel Foucault** سعید نیز با بررسی تبارشناسی **Archaeology** گفتمان شرق‌شناسی، وجود تم غیرخودی و بیگانه (در مقابل خودی) را نمایان ساخت. کار سعید بویژه زمینه تحلیل عتاب‌آمیز از محققین شرق‌شناسی فرانسوی از سیلوستر دوساکی **Silvestre de Sacy** و ارنت رنان **Ernest Renan** تا نروال **Nerval** و فلوبرت **Flaubert** را فراهم ساخت.

گرچه واسازی گفتمان شرق‌شناسی توسط سعید مورد انتقاد واقع گردید و به چالش کشیده شده، اما رویکرد سعید نه تنها در مطالعات اسلامی بلکه بطور کلی در علوم اجتماعی بسیار موثر بوده است. رویکرد انتقادی و پیچیده سعید به تحلیل غربی از اسلام با استقبال جدی روشنفکران جناح چپ که به دنبال راهی برای حمله به ارزشها و عقاید نسل قدیمی‌تر اسلام‌گرایان بودند مواجه شد. به عنوان مثال (در متن انگلیسی)، مرکز مطالعات خاورمیانه، مجمعی تشکیل داد که در آن آثار علمی علی کروری، **Elie Kedourie** برنارد لوئیس، **Bernard Lewis** جی. ای. فن‌گرون بام **G.E. Von Grunebaum** و مارشال جی. اس. هادسون **Marshall G.S. Hodgson** با استفاده از تکنیک‌های شالوده‌شکن سعید و همچنین مارکسیسم مورد نقد و بررسی قرار گرفت.

در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، منتقدین غربی از موضوع شرق‌شناسی و استعمارگری در جهانی می‌زیستند که جایگزین قابل‌اعتنایی برای کاپیتالیسم غربی تحت عنوان کمونیسم ظاهر شد. به علاوه یک سنت متقن تحقیقاتی وجود داشت که به دنبال توضیح ریشه‌های استعمار و استثمار کاپیتالیستی و حتی مراحل تکامل تاریخی سلطه سرمایه‌داری غرب از ابتدا تا پایان بی‌رحمانهٔ آن بود.

دو تحول مهم این روند را ناکام گذاشت؛ سقوط کمونیسم و ظهور فرامدرنیسم. این دو تغییر بلاشک در ارتباط نزدیک با هم می‌باشند. همانگونه که در حال حاضر همه ما از منظر حوادث سیاسی دوره ۱۹۸۹-۹۱ در می‌یابیم، با سقوط دیوار برلین، فروپاشی اتحاد شوروی و پایان اقتدار حزب کمونیسم در اروپای شرقی، مشروعیت ایدئولوژیکی حزب کمونیسم ضعیف و بی‌مایه گردید. پیامد این امر عدم وجود آلترناتیو سیاسی یا اقتصادی مهمی جهت جایگزینی سوسیالیسم سازماندهی شده بعنوان رقیب کاپیتالیسم غرب می‌باشد، اما ممکن است این شکاف در سیستم جهانی (فعلی) با اسلام یا فرامدرنیسم پرگردد.

از نظر بسیاری از روشنفکران غربی، شور و اشتیاق فلاسفه فرامدرن به چگونگی سقوط سوسیالیسم به دلیل بُعد ضد سرمایه‌داری آن می‌باشد. فرامدرنیسم که از نظر اقتصادی در اثر ج. اف. لیوتارد (J.F. Lyotard) در کتاب «شرایط فرامدرن» به عنوان یک نوع دیرباوری تعریف شد، محکومیت همزمان کاپیتالیسم استعمارگر و سوسیالیسم بوروکراتیک را بعنوان فراروایت‌هایی که هر دو شرایط طاق‌فرسا و غیرانسانی را بر جهان اجتماعی مدرن تحمیل می‌نمایند، پیشنهاد نمود. فرامدرنیسم که غالباً متحدینی را در میان فمینیسم و مخالفان با استعمارگری دارد، متحدالشکل بودن، پدرسالاری و ساختار عقلانی و سلسله‌مراتبی مدرنیسم غربی را محکوم می‌کند. همچنانکه من سعی کرده‌ام در مقدمه‌ای در کتاب «تئوریهای مدرنیته و فرامدرنیته» نشان بدهم، بسیاری از منتقدین فرامدرنیسم به اشتباه چنین تلقی کرده‌اند که فرامدرنیسم فاقد پیام سیاسی است، چراکه فرامدرنیسم برداشت جدید از عدالت را بیان می‌کند که مطابق آن رجحان به تفاوت، تنوع، پارادوکس، تضاد و دانش محلی داده شده است.

این تغییرات سیاسی و فکری - موفقیت نسبی آکادمیک در چالش با شرق‌شناسی، فروپاشی کمونیسم شوروی و متعاقب آن چالش فکری حاکمیت سوسیالیسم و نفوذ فزاینده فرامدرنیسم - موقعیت جهانی اسلام را حساس ولی مسئله‌دار ساخته است. از این دیدگاه می‌توان مدعی شد که با در نظر گرفتن تاریخچه جهان اسلام از زمان لشکرکشی ناپلئون بناپارت به مصر در سال ۱۷۹۸، در حال حاضر، اسلام می‌تواند بعنوان یک جایگزین مهم و یا حتی تنها جایگزین برای سلطه غرب کاپیتالیست عمل نماید. برای بسیاری از نویسندگان مانند علی شریعتی در کتاب مارکسیسم و دیگر

مکاتب مغرب زمین، اسلام به طور همزمان با سکولاریسم، جهان کمونیسم و مصرف‌گرایی جهان غرب مخالفت کرده و از این رو می‌تواند بعنوان یک نیروی مخالف جهانی عمل نماید. به علاوه از آنجا که فرامدرنیسم نیز با عقلانیت ابزاری کاپیتالیسم و کمونیسم مخالف است، یک اتحاد عجیب اما قوی بین اسلام و فرامدرنیسم می‌تواند به وجود آید. لکن در تحلیلی دیگر، اسلام را می‌توان فی نفسه یک فراروایت ارتدوکسی دینی تلقی نمود که به طور اساسی به اصول عقلانیت جهانی، دیسپلین و ریاضت‌طلبی معتقد است؛ اگر شعار فرامدرنیسم این باشد که «اینجا تنوع برقرار است» ما به سختی می‌توانیم اتحادی بین اسلام، فرامدرنیسم و فمنیسم را پیش‌بینی کنیم.

این احتمالات نمایانگر گرفتاری‌ها و امیدهای اسلام می‌باشد و بنابراین کتاب جدید اکبر احمد تحت عنوان فرامدرنیسم و اسلام تجزیه و تحلیل‌های معاصر از جایگاه اسلام در فرامدرنیته را محور بحث خود فرض خواهد کرد. این کتاب به طور ضمنی حاکی از تقارب انتقاد فرامدرنیسم از سلطه غرب و انتقاد اسلام از ماتریالیسم غربی، سلطه خبری، قدرت نظامی و سلطه جهانی غرب است. هر چند من با اهداف احمد موافق هستم اما معتقدم که این تز نهایتاً شکست می‌خورد، چون وی تا حدودی به طور غیرمستقیم درصدد است از فرامدرنیسم در حمله به فرضیات سنتی در خصوص تفوق غرب و عقلانیت مدرنیستی استفاده نماید ولی از سوی دیگر بطور کامل انتقادات فرامدرنیسم از اسلام سنتی را مطرح نمی‌نماید.

مطالعات احمد بازنگری بسیار خوبی از ابعاد اصلی مباحثات موجود درباره دین، سیاست و فرامدرنیسم را ارائه می‌دهد. به طوریکه با تمرکز بحث خود در خصوص مسئله (سلمان) رشدی، جنگ خلیج فارس و انحلال بانک بین‌المللی اعتبارات تجاری\* بررسی گسترده تاریخی از کشمکش و مبارزه میان غرب مسیحی و اسلام را بیان می‌نماید. (در کتاب) فصل جالبی تحت عنوان خدایان یونانی و پیامبران سامی وجود دارد که در آن این رویارویی‌ها از زمان یونان باستان مورد بررسی قرار می‌گیرد. فصل سوم کتاب در مورد تداوم تنش‌های فرهنگی میان تمدن آمریکائی و اسلام، با امعان نظر زیرکانه به تنش‌های بیوگرافیک روشنفکران مسلمان که در چارچوب سنت‌ها و نمادهای

\* BCCI (Band Credit Commercial International).

آکادمیک غربی مشغول به فعالیت هستند، نگاشته شده است. فصل چهارم، در مورد مطالعه اسلام، مطالعه جامعی از پارادایمهای متنوع موجود در تحقیقات مربوط به اسلام توسط محققین مسلمان و غیرمسلمان را ارائه می‌کند. در میان محققین مسلمان رادیکال، احمد یک گفتمان منفی‌گرایانه نسبت به غرب را شناسایی می‌کند که به همان اندازه بینش شرق‌شناسی غلط است، «طی دهه گذشته عکس‌العمل‌های احساسی پرشوری در میان محققین آفریقایی و آسیایی در مقابل شرق‌شناسی، موجب بروز نوعی غرب‌شناسی بین آنها **Occidentalism** گردیده است». این امر به همان نسبت که به مثابه رد استعمارگرایی است که شرق‌شناسی نیز با آن همراه و همگام بوده، به مثابه نمودی از طغیان در برابر تمدن جهانی مسلط غرب نیز می‌باشد. احمد به همین نسبت در انتقاد از میراث سعید نیز متصفانه برخورد می‌کند. چرا که هر چند سعید به شدت از خود دفاع می‌کند، اما باید اذعان داشت که کارهای شرق‌شناسان قدیمی نیز نکات مثبت بسیاری را به همراه داشته است که می‌توان به مواردی از قبیل: دانشجویی در تمام دوران زندگی، سخنوری، بینش فراخ و وسعت فراگیری و ارتباط با دانشگاههای معتبر اشاره نمود. این شرق‌شناسان قدیم عبارت بودند از: همیلتون کیسب، **Hamilton Gibb** برنارد لوئیس، **Bernard Lewis** آرتور آربری، **Arthur Arbery** مونتگمری وات **Xratt Montgomery** و لوئی ماسینون **Louis Massignon**. به طور کلی احمد خوشبین است که نسل جوان محققین، فراشرق‌شناس **Post-Orientalist** هستند و کار آنها به دلیل حفظ توازن و بی‌طرفی از سوی محققین و دانشگاهیان مسلمان مورد تقدیر قرار خواهد گرفت. فراشرق‌شناسان افسردی نظیر لوئیس بک، **Lois Beck** جان اسپوزیتو، **John Esposito** باربارا میت‌کاف، **Barbara Metcalf** ویلیام چی‌تیک **William Chittick** و مایکل گیلزنان **Michael Gilsean** را در برمی‌گیرد. تحقیقات جدید ممکن است شرایطی را فراهم کند که به کمک آن مواجهه قدیمی شرق‌شناسی و غرب‌شناسی از بین رود.

یکی از نتایج مواجهه‌های فکری بعد از دوره شرق‌شناسی این است که بینش سنتی از اسلام به عنوان یک فرهنگ واحد و کاملاً یکپارچه با بینش تنوع و پیچیدگی فرهنگ‌های اسلامی در اطراف و اکناف جهان، جایگزین گردید. احمد می‌گوید که در بحث فرهنگ و تحول من مایلم مجدداً اندیشه جامعه متحد و یگانه اسلامی را بر هم

زنم. به عنوان مثال، مسلمانان آسیای جنوبی و زبان اصلی آنها یعنی اردو، هر دو نمایانگر یک نوع سنتز و گلچین‌گزینی هستند. هسته اصلی این مطالعه حول و حوش ادعاهای فصل پنجم (فرهنگ و تحول) و فصل ششم (دیو پلید: رسانه‌های گروهی در جایگاه خدایان) دور می‌زند. در این صفحات اکبر احمد بررسی می‌کند که چرا شلواری‌های چین هرگز به طور گسترده‌ای از سوی مسلمانان مورد استقبال قرار نگرفت، و در خصوص موفقیت سینمای هند، تأثیر برنامه‌های آقاخان Aga Khan Programme در زمینه معماری، فتوی آیت‌الله خمینی (حضرت امام رحمة‌الله تعالی علیه) بر علیه رشدی، تکفیر مدونا Madonan توسط پاپ به بررسی می‌پردازد. در فصل آخر احمد با انتخاب عنوان یکی از تحقیقات جامعه‌شناسی فرامدرن ژان بودریلارد Jean Baudrillard تحت عنوان «دیو پلید تصاویر» به خاطر کنار گذاشتن و به حاشیه راندن اسلام توسط رسانه‌های امروزی، به آنها حمله می‌کند. مسلمانها هرگز به صورتی که در صفحات کلایو جیمزشو، The Clive James Show، گزارش تلویزیونی بحران خلیج (فارس) آمده و اعراب را با ارایه تصویری از آنها که معادل با افراد بی سروپا و گردن‌کلفت جهان غرب بوده تحقیر کرده است، نیستند. سلطه آمریکا بر رسانه‌های گروهی جهان موجب سلطه ارزشهای فرهنگی آمریکا شده است، هرچند که پس از جنگ، قدرت اقتصادی آمریکا افول پیدا کرده است. بنابراین در طول تاریخ هیچ چیز مثل رسانه‌های گروهی غرب مسلمانان را تهدید نکرده است.

هر چند که اینها ادعاهای جالبی هستند اما مشخص نیست که رویه اکبر احمد در برخورد با رفتار رسانه‌های گروهی در پوشش از اسلام، نظریه مفید اما غیرجامع سعید را ذره‌ای به پیش برده باشد. آنچه که باز برای خواننده کتاب «اسلام و فرامدرنیسم» بیشتر مشکل‌ساز است دقیقاً در جایی است که نویسنده خود در ارتباط با فرامدرنیسم قرار می‌گیرد. در نگاه اول، درک بدیهی نویسنده از دلربائی مدونا، ملکه، Queen پیکهای دوقلو Twin Peaks و بت من Batman حاکی از یک نوع طرفداری و همکاری با فرامدرنیسم است. چه تعدادی از آقایان کمبریج Cambridge dons می‌توانند با کن لیونگتون Ken Livingstone و گی لیان شفارد Gillian Shephard در مورد جامعه‌های ویژه مدونا صحبت کنند؟ بنابراین، احمد به روشی با تئوری فرامدرن آشناست. وی آشکارا از بسیاری از پدیده‌های فرهنگ عمومی بهره می‌گیرد و به رغم گلایه‌های خود از

انحصاری بودن رسانه‌های گروهی غرب، معمولاً در چنین برنامه‌هایی تحت عناوین اخبار شب، جهان در این هفته، چشم‌انداز، آیا سؤالی دارید؟، جهان امروز، و تحلیل سیاسی ظاهر می‌شود، اما دیدگاه‌های وی در مورد اسلام و غرب (در این برنامه‌ها) کاملاً سستی است.

اجازه دهید مواردی از این ابهامات را مطرح نمایم. وی از ماتریالیسم غربی انتقادی متعارف دارد. فرهنگ غربی در وسوسه افراط وی، خریدن، خوردن، سکس و مواد مخدر متبلور می‌گردد. با این وجود فرامدرنیسم مسلماً خواهان طرح انتقادات جدی از مصرف‌گرایی افراطی غرب است. در مقابل مصرف‌گرایی افراطی غرب، وی معتقد است که رنگ اسلام سبز است و مفهوم حیات بهتر آن (بهشت) با باغها، شکوفه‌زارها و رودخانه‌ها معرفی گردیده است. اما این امر یادآور یکی از ادعاهای کاملاً مشکوک خانم تاچر است مبنی بر آنکه چون توریها Torries محافظه‌کارند، بطور طبیعی متحد جنبش سبز محسوب می‌گردند. همچنین احمد در بیان اینکه استقلال خواهی کشمیر نمونه‌ای از فرامدرنیسم اسلامی است در ایده فرامدرنیسم اغراق کرده است. همچنین احمد از تلفیق فمینیسم Feminism و فرامدرنیسم که حمله‌کننده‌ای برای مردسالاری خواهد بود واهمه دارد، بعنوان مثال می‌توان به مورد ذیل اشاره کرد: رسانه‌های جمعی‌ای که توسط نویسندگان فمینیست اداره می‌شوند برعکس فروید که معتقد بود غریزه جنسی منبع و منشأ تمام پلیدیها، چه در سطح غربی و چه در سطح شعایر مذهبی است، فکر می‌کنند. نتیجه آنکه، غرب از نظر اخلاقی به دلایل دروغ، ریا، و اعمال ضد اخلاقی برگرفته از دهه ۱۹۸۰، ورشکسته است.

این ادعاها دقیقاً یک انتقاد محافظه‌کارانه از فساد غرب را ارایه می‌دهد و البته وظیفه این کتاب هشدار به رهبری اسلامی است، چرا که اسلام در حال حاضر خود از جانب فرامدرنیسم به مبارزه طلبیده شده است. فرامدرنیسم دهه ۱۹۹۰، در اجتهاد مسلمانان را دقالباب کرده است، مسلمانانی که هنوز از غوغایی که به خاطر خطر آنها (خطر سبز) به پاگردیده، غافلند. کار ویژه (فونکسیون) کتاب اسلام و فرامدرنیسم توضیح ماهیت خطر قدرت فاسد رسانه‌های گروهی غرب است. مدونا صرفاً یک چهره دلریا نیست. بلکه او نشانه‌ای از فرامدرنیسم نیز هست که خطر عمده‌ای برای انسانیت و حقیقت به شمار می‌رود. با این وجود، اگر احمد می‌خواهد از اسلام در برابر خطر مدونا دفاع کند، این امر



به ذهن متبادر می‌گردد که اسلام هنوز فراروایت دیگری است که نیازمند حفاظت در برابر تنوع فرهنگی و جنسی ارایه شده توسط مدونا، فردی مرکوری **Freddie Mercury** و مایکل جکسون **Michael Jackson** می‌باشد.

جدای از ابهامات موجود در دیدگاههای اکبر احمد در زمینه مصرف‌گرایی فرامدرنی، یک مشکل بیشتر روشنفکرانه درباره ماهیت واقعی فرامدرنیسم وجود دارد. احمد می‌خواهد به رهبران اسلامی درباره فرامدرنیسم هشدار دهد. اما روشن نیست که ماهیت این تهدید به درستی چیست؟ هر چند وی در فصل اول، بحث کاملی از فرامدرنیسم مطرح می‌کند ولی نهایتاً نمی‌تواند به دو سؤال مهم پاسخ دهد: اولاً آیا فرامدرنیسم به دنبال و در ادامه مدرنیسم است یا در مقابل آن، ثانیاً آیا فرامدرنیسم شکل مترقی و تکامل یافته مدرنیته است یا خیر؟ جامعه علمی عمیقاً در مورد این مسئله که آیا فرامدرنیته یک آلترناتیو متفاوت افراطی برای مدرنیته است که در این حالت اسلام نیز می‌تواند جزئی از آن قرارگیرد، و یا اصلاً موجودیت مستقلی به این نام وجود دارد یا خیر، دچار انشقاق گردیده است. در این خصوص حداقل یک گام در جهت پاسخ‌گویی به سوال اول تمایز نهادن بین فرامدرنیسم و فرامدرنیته است. درباره واژه نخست، منظور ما باید انتقاد فلسفی از ادیان بزرگ باشد و درباره واژه دوم، منظور می‌بایستی شرایط اجتماعی فرامدرن که به نوبه خود تأثیری است از: تکنولوژیهای ارتباطی، جهان‌گرایی، تنوع شیوه‌های زندگی، مصرف‌گرایی افراطی، قانون‌زدایی از بازارهای مالی، خدمات عمومی، انساخ پدیده دولت-ملت و تجربه اجتماعی شیوه زندگی سنتی باشد.

به روشنی هم مدرنیسم و هم فرامدرنیسم یک چالش مهم در برابر ارزشها و نهادهای برآمده از ادیان ابراهیمی هستند. شاید مسیحیت هنوز یک حالت فرامذهبی داشته باشد ولی اسلام هنوز باید تأثیرپذیری کاملی را از فرامدرنیسم تجربه نماید. می‌توان به خوبی تصور کرد که شالوده‌شکنی به سبک دریدائی **Derrida** آیات قرآنی چگونه خواهدبود، ولی احتمالاً فرسایش غیرمحسوس فراروایت‌ها با برنامه‌های تجاری تلویزیون ام‌تی‌وی، ویدیوها، واکمن‌ها و... امکان‌پذیرتر است. در این خصوص احتمالاً حق با پروفیسور احمد است که: تهدید علیه اسلام نه از جانب میراث یهودیت بلکه از جانب مدونا است.